

## بزل بانترینگ: سفیر والامقام شعر فارسی

\* علیرضا جعفری

### چکیده

با وجود کتابها و منابع بسیار زیاد و سودمند در باب شعر و شاعران غربی قرن بیستم و دوره‌ی مدرن هنوز مطالب زیادی است که نمی‌دانیم و چهره‌های بیشماری وجود دارند که نمی‌شناسیم. یکی از این شاعران طراز اول اما گمنام شاعر توانای انگلیسی بزل بانترینگ است که نه تنها در ایران بلکه هنوز در زادگاه خود انگلیس نیز در گمنامی به سر می‌برد. هدف این مقاله در اصل معرفی این شاعر ارزشمند به خوانندگان ایرانی و نیز بررسی مختصر سه جنبه از دنیای شعری او است. نخست بررسی نظرات او در باب موسیقی شعر؛ دوم بررسی جایگاه شعر فارسی در زندگی و اندیشه شعری او؛ و سوم اشاره‌ای به ترجمه‌های او از شاعران کلاسیک ایران و بررسی کوتاه دو ترجمه‌ی او از حافظ و منوچهری.

کلید واژه‌ها: بزل بانترینگ، شعر، موسیقی شعر، شعر فارسی، فردوسی، منوچهری، حافظ و ترجمه شعر.

براستی که ندانسته‌های ما از شعر مدرن انگلیس و آمریکا به مراتب بیش از دانسته‌های ما است. آنچه از آن به عنوان سنت شعر مدرن یاد می‌کنیم تمام داستان نیست، بلکه گوشه‌ای گرچه درخور توجه از تحولات و حرکت‌های عظیم و عمیق اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ادبی‌ای است که طی یک سده پرغوغا و جنجالی رقم خورد و درحافظه‌ی تاریخی ما جای گرفت. وقتی از شعر مدرن انگلیس و آمریکا سخن می‌گوییم معمولاً نام تعداد مشخصی شاعر مدرن در ذهنمان تداعی می‌شود، شاعرانی نظیر ازرا پاوند<sup>۱</sup>، تی. اس. الیوت<sup>۲</sup>، رابرت فراست<sup>۳</sup> و دابلیو. بی. بیتس<sup>۴</sup>. البته این نام‌ها نه به ذهن عامه‌ی افراد بلکه به ذهن افراد کتاب‌خوانده و تحصیل کرده ممکن است خطور کند. و اما افرادی که علاقه‌ی خاصی به شعر مدرن دارند شاید بتوانند نام چند شاعر دیگر را به این لیست کوتاه اضافه نمایند.

البته نام‌هایی که ذکر شد و نام‌هایی که می‌توان به این فهرست اضافه کرد، خارج از حوزه‌ی جریان و یا جریان‌های اصلی شعر مدرن نیستند. جریان‌های فرعی و حاشیه‌ای شعر مدرن که تعدادشان هم کم نیست ماجرای دیگری است. در خصوص جریان‌های فرعی و حاشیه‌ای در شعر مدرن می‌توان گفت: (البته شناخت ما از جریان‌های اصلی شعر مدرن نیز در وضعیتی ایده‌ال قرار ندارد) «هزارباده ناخورده در رگ تاک است».

هدف این مقاله ورود به بحث‌های مبسوط پیرامون مدرنیسم، شعر مدرن، ارائه‌ی تعاریف و یا پرداختن به اقتصاد شعر مدرن نیست. مراد معرفی **بزل بانترینگ** (Basil Bunting [1900-1985]) شاعر مدرن و طراز اول انگلیسی است که نه تنها در ایران، بلکه هنوز پس از گذشت ۲۴ سال از درگذشت او هنوز حتی در زادگاه خود انگلیس و نیز آمریکا و کشورهای دیگر اروپایی در نوعی گمنامی به سر می‌برد. این نوع بی‌مهری‌ها و بی‌توجهی‌ها به شاعران و نویسندگان پدیده‌ی جدیدی نیست. اما چنین در محاق فراموشی فرو رفتن در عصر ارتباطات و فناوری پیشرفته رسانه‌ای را می‌توان از نمونه‌های بسیار نادر چنین اتفاقاتی به حساب آورد. چیزی که این فراموشی را عجیب‌تر و شاید باورنکردنی می‌کند دانستن این نکته است که بانترینگ از دوستان دیرین و بسیار نزدیک ازرا پاوند پدر شعر مدرن بود به طوری که پاوند کتاب معروف خود به نام **راهنمای فرهنگ**<sup>۵</sup> را به

1. Ezra Pound (1885-1972)

2. T. S. Eliot (1888-1965)

3. Robert Frost (1874-1963)

4. W. B. Yeats (1865-1939)

5. *Guide to Kulchur* (1938)

لوییس زوکافسکی (Louis Zukofsky, 1904-1978) شاعر برجسته آمریکایی و همچنین بانتینگ هدیه کرد. پاوند هم در این کتاب و هم در کتاب معروف دیگری به نام **الفبای خواندن**<sup>۶</sup> به تعریف معروف بانتینگ از شعر یعنی «شعر= ایجاز» اشاره کرده و بر آن صحنه گذاشته است.<sup>۷</sup>

بزل بانتینگ در سال ۱۹۰۰ میلادی در Scotswood on Tyne در شمال شرقی کشور انگلستان و در نزدیکی مرز اسکاتلند چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ی خود را در مدرسه‌ی دولتی با مذهب کواکر<sup>۸</sup> (فرقه‌ای از مسیحیت) به پایان رساند و تحصیلات دانشگاهی خود در **مدرسه‌ی اقتصاد لندن**<sup>۹</sup> را نیمه کاره رها کرد. او تحصیل در این مدرسه را اتمام وقت کامل می‌دید. هنگامی که برای شرکت در جنگ جهانی اول احضار شد از این کار سر باز زد و در پی این عمل روانه‌ی زندان گشت و چند ماهی را در آنجا گذراند. در دهه‌ی ۱۹۲۰ در پاریس اقامت گزید و با نویسنده‌ی شهیر انگلیسی **فورد مدکس فورد**<sup>۱۰</sup> در نشریه‌ی وزین ادبی و هنری *Transatlantic Review* به همکاری پرداخت. بعدها ارنست همینگوی جانشین بانتینگ در این نشریه شد. سپس به ایتالیا رفت و مدتی را با ازرا پاوند در آنجا گذراند و از آنجا عمدتاً بدلیل مشکلات مالی رهسپار جزایر قناری و بعد هم راهی آمریکا گردید. در ماه‌های آغازین جنگ جهانی دوم با بخش تجاری نیروی دریایی انگلیس همکاری داشت. بعد از آن به دلیل تسلط به زبان فارسی برای خدمت دولتی به ایران اعزام شد و پس از مدتی گزارشگر ویژه روزنامه تایمز لندن در ایران گردید. بانتینگ در ایران بانویی ایرانی را به همسری گرفت و از او صاحب فرزندان شد. پس از چند سال در دهه ۱۹۵۰ به انگلستان برگشت، مدتی با یک روزنامه محلی در شمال این کشور همکاری داشت و بالاخره پس از سکوتی طولانی و در پی یک اتفاق در اواسط دهه ۶۰ دوباره دست به قلم برد و شعر سرود. حاصل این بازگشت خلق شاهکارش به نام *Briggflatts* بود که برخی منتقدان آن را در زمره‌ی بزرگترین آثار شعری قرن بیستم و هم طراز بهترین آثار شعری شاعرانی همچون ازرا پاوند و تی. اس. الیوت می‌دانند و الحق که این منتقدان به خطا نرفته‌اند چرا که در این شعر ایجاز، اعجاز و موسیقی کلام در اوج است. پس از انتشار این شعر بلند که در حقیقت در پی درخواست شاعری جوان به نام Tom Pickard نوشته شده بود، بانتینگ برای مدتی کوتاه مورد توجه قرار گرفت و در موردش مطالبی نوشته شد، اما باز

6. *ABC of Reading* (1934)

7. همان، ص ۹۷

8. Quaker

9. The London School of Economics

10. Ford Madox Ford (1873-1939)

به دست فراموشی سپرده شده و سپس دوباره برای مدتی کوتاه مطرح شد. این نوسان تقریباً پس از انتشار *Briggflatts* به همین صورت کم و بیش ادامه داشت. البته فراموشی شاعران پدیده‌ی آشنایی است و همان گونه که دونالد هال می گوید «همه می دانند که بزرگترین شاعران هر عصری کشف نشده باقی می مانند تا بمیرند». او سپس نام چند تن از این شاعران آمریکایی فراموش شده مانند جرج آپن<sup>۱۱</sup>، چارلز رزنیکوف<sup>۱۲</sup>، لوئیس زوکافسکی<sup>۱۳</sup>، و کارل رکاسی<sup>۱۴</sup> را ذکر کرده و عنوان می نماید که بزل بانتینگ معادل انگلیسی آنان است.<sup>۱۵</sup> بانتینگ در سال ۱۹۸۵ روی در نقاب خاک کشید.

بانتینگ به نسبت عمر طولانی اش آثار شعری زیادی از خود به جای گذاشته که این البته نمایانگر وسواس شدیدش در امر شعر و شاعری بوده است. البته آنچه از او به یادگار مانده بی شک در زمره‌ی بهترین های شعر مدرن است. تعدادی از آثار منثور او نیز گردآوری شده که مرجع بسیار خوبی است برای کاوش در باب نظریات شعری او درباره‌ی خود و دیگران. به غیر از *Briggflatts* برخی دیگر از آثار برجسته‌ی او عبارتند از: "The Well of Lycopolis" (1935)، "Aus dem zweiten Reich" (1931)، "Villon" (1925)، "Attis, Or Something Missing" (1935) و همچنین *The Spoils* (1951)

از نکات قابل توجه درباره‌ی بانتینگ فقر شدید و مزمن او بود. او تقریباً تمام عمر خود را در فقر آشکار گذراند اما هرگز و به هیچ شکلی حاضر به فروختن خود و عدول از اصول محکم اخلاقی و شعری خود نگردید. البته این نکته یعنی فقر نیز در مورد شاعران پدیده جدیدی نیست. شاعران همیشه و در همه جا کم و بیش با این مشکل آزردهنده دست به گریبان بوده‌اند. اما این معضل در بانتینگ در حقیقت به یک اصل تبدیل شده و وسیله‌ای می‌شود برای رساندن پیامی به دنیای بیرون مبنی بر این که شاعری نه تنها نوعی شغل و یا کار است، بلکه والاترین و ارزشمندترین کارهاست. به همین دلیل او تقریباً هیچوقت و برای مدت طولانی به کاری به جز شاعری تن نداد و اگر هم مدتی در جایی کار می‌کرد فقط به منظور تامین حداقل نیازهای معیشتی‌اش بود و ترجیح می‌داد بیشتر وقت خود را صرف سرودن شعر، خواندن شعر، و یا ترجمه‌ی شعر نماید. بانتینگ این ذهنیت عوامانه و بسیار

11. George Oppen (1908-1984)

12. Charles Reznikoff (1894-1976)

13. Louis Zukofsky (1904-1978)

14. Carl Rakosi (1903-2004)

15. The Weather for Poetry... ، صص ۲۳۱-۲۳۰

شایع در جامعه را مبنی بر این که شعر به هیچ وجه کار به حساب نمی آید به گونه ای به یاد ماندنی در شعر زیبای خود به نام «آنچه رئیس به تام گفت»<sup>۱۶</sup> مطرح نموده و آن را به باد انتقاد گرفته است. به دلیل اهمیت این موضوع به طور عام و نیز اهمیت آن در اشعار و اندیشه‌ی بانترینگ به طور خاص، قبل از این که به موضوع اصلی این مقاله بپردازم، ترجمه‌ی این شعر را در این جا می آورم و سخنی کوتاه در مورد آن می گویم:

شعر؟ یک سرگرمی است.

من ماکت قطار می سازم.

آقای شاو که آنجا است کبوتر پرورش می دهد.

شعرکه کار نیست. آدم عرق نمی کند.

هیچ کس در ازایش پول به آدم نمی دهد.

اما تو می توانی صابون تبلیغ کنی.

هنر یعنی اپرا؛ یا تئاتر

مثلا "ترانه‌ی صحرا"

نانسی هم در گروه همسرایان بود.

و اما تقاضای دوازده پوند در هفته

ازدواج کرده ای، مگر نه؟ -

واقعا که چه رویی داری.

اگر به تو هفته ای دوازده پوند بدهم

دیگر چطور می توانم

در چشم راننده اتوبوس نگاه کنم؟

16. "What the Chairman Told Tom"

اصلا چه کسی گفته که آن شعر است؟  
دختر ده ساله من هم  
می تواند شعر بگوید، آن هم با قافیه.

من سالی سه هزار پوند به غیر از کمک هزینه های مختلف درآمد دارم،  
یک ماشین دارم و پاداش هم می گیرم،  
تازه من فقط یک حسابدارم.

هر کار از شرکتم بخواهم،  
انجام می دهد.  
تو کارت چیست؟

واژه های نکبت کوتاه، واژه های نکبت بلند،  
کثیف و غیر بهداشتی اند.  
وقتی یک شاعر می بینم می خواهم خودم را آب بکشم.

شاعرها کمونیستند، معتادند.  
همه شان خلاف کارند.  
هر چه که شما می نویسید مزخرف است.

این نظر آقای هاینز است که یک معلم است.  
او باید این چیزها را خوب بداند.  
برو و یک کار برای خودت دست و پا کن.<sup>۱۷</sup>

همان طور که می بینید، «آنچه رئیس به تام گفت» نقد مفهوم «کار» و نظر اکثریت افراد جامعه درباره‌ی مقوله‌ی کار است، خصوصا در دوران مدرن. تصویری که بانتینگ از شعر

17. *Collected Poems* , ص ۱۲۱-۱۲۰

و مفهوم کار ارائه می‌دهد به تصور ازرا پاوند و ای. آر. اوریج<sup>۱۸</sup> نویسنده و اقتصاددان گمنام انگلیسی شبیه و نزدیک است. برای مثال اوریج در نقد تصورات باطل و اشتباه عوام از کار و مفهوم کار چنین می‌گوید:

شاید هنوز اذهان فسیل شده ای باشند که در نظرشان کار سخت اجباری در ازای دستمزد تنها عاملی است که انسان را قادر می‌سازد از میوه های سیطره‌ی انسان در طبیعت کام گیرد و شاد شود. در نظر این افراد حضرت آدم پیش از اخراج از بهشت، موجود نگون بختی بود که از بیکاری و بطالت خویش شرمنده بود و رنج می برد، در حالی که پس از اخراج از بهشت و عرق ریختن برای تامین معاش خود مقام یافت.<sup>۱۹</sup>

شعر بانتینگ نیز به نوعی نقد همان ذهنیتی است که اوریج آن را به باد انتقاد می‌گیرد. بانتینگ نیز با پاوند هم عقیده بود که اولاً دردوران مدرن با پیشرفت های حیرت آور در فن آوری، خصوصاً در غرب، نیاز به کار کردن بشر همچون گذشته نیست و بسیار کاهش یافته است و نیز عملاً مشکل تولید در سطح کلانش حل شده و اکنون بیشتر باید به فکر توزیع ثروت های موجود در دنیا بود. ثانیاً شعر و شعر سرودن نه تنها کار است، بلکه از با ارزشترین و شریفترین کارهای دنیا است. حسابداری که در شعر بانتینگ با تام مشغول صحبت است نماینده‌ی جامعه ای است که بانتینگ و امثال او را طرد کرد و کوچکترین اعتنایی تا دم مرگ به او ننمود. در این شعر شاعر به عنوان موجودی عاطل و باطل و سربار جامعه معرفی می‌شود؛ موجودی کثیف و غیر مولد که باید از او پرهیز کرد و دوری جست. سکوت تلخ و کنایه آمیز تام در برابر سخنان رئیس و اخلاقیات تصنعی و مبتذل او بهترین پاسخی است که تام می‌تواند ارائه دهد. نکات بسیار مهم و غز دیگری در این شعر وجود دارد که شاید در فرصت دیگری بدانها بپردازم. اما این بحث را با نقل قولی از خود بانتینگ به پایان می‌برم. سخنان او نشان دهنده‌ی این است که او شعر را والاترین و پرارزش ترین امور دانسته و هر چیز دیگری را در زندگی بشر گذرا و بی اهمیت می‌بیند:

18. A. R. Orage

19. Political and... . ص ۱۳۷-۱۳۶

موقعیت اقتصادی یک شخص اهمیت چندانی برای کسانی که از چیزی که او ساخته لذت می برند ندارد. ما هنگام خرید پیراهن برای خودمان نمی پرسیم که خیاط آن که بوده، به همین منوال موقع خواندن شعر نیز نباید به اسم شاعر توجه داشته باشیم. وقتی چیزی ساخته شد دیگر از سازنده اش جدا می شود. سازنده آن هر چه ناشناس تر بهتر، البته استثنائاتی هم وجود دارد.<sup>۲۰</sup>

اکنون زمان پرداختن به آن چیزی است که در عنوان این مقاله وعده داده شد: رابطه بانتینگ و شعر فارسی. راستی بانتینگ را با شعر فارسی چه کار؟ آن هم در آن حد و اندازه که از او به عنوان سفیر والا مقام شعر فارسی یاد شود. اصولا پرداختن به رابطه بانتینگ با ایران و شعر فارسی نوشتن مقاله ها و رساله های متعددی را می طلبد. در این مجال اندک اما به نکاتی از این رابطه اشاره خواهد رفت.

داستان آشنایی بانتینگ با زبان و شعر فارسی داستانی است جالب و مبتنی بر یک اتفاق محض. در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ بانتینگ نسخه ای بسیار کهنه و مستعمل از یک ترجمه‌ی فرانسوی شاهنامه فردوسی را در یک کتاب فروشی می یابد و همه چیز از این نقطه آغاز می شود. بانتینگ این نسخه را با خود به راپالو (Rapallo) در ایتالیا می برد تا به پاوند نشان دهد و شادی ولدت خود را با او و همسرش دوروتی (Dorothy) پاوند تقسیم کند. بانتینگ از این که نسخه اش ناقص است ابراز ناراحتی می کند، لذا پاوند خیلی زود یک نسخه‌ی کامل فارسی در اختیار او قرار می دهد. در پی این اتفاق، بانتینگ تصمیم می گیرد زبان فارسی را در سطح عالی فرا گرفته و شاهنامه را به طور کامل به انگلیسی برگرداند. برای انجام این کار سترگ او طبعا به مقداری پول، وقت و آرامش نیاز داشت اما هرگز آن پول و آن آرامش را به دست نیاورد و این طرح بزرگ و سودمند با شکست مواجه شد. البته به رغم این شکست، بخش هایی از شاهنامه را به انگلیسی ترجمه کرد. اما آنچه که به دست ما رسیده بخش ناچیزی از این شاهکار عظیم فارسی است. شایان ذکر است که آن مقدار از شاهنامه که بانتینگ ترجمه کرده بی شک بهترین ترجمه موجود در دنیا است.

نگارنده بر این اعتقاد است که این مواجهه‌ی بانتینگ با زبان و شعر فارسی تاثیر بسیار زیادی بر زیبایی شناسی و نظریه‌ی شعری او گذاشت چرا که او در آن هنگام هنوز بسیار جوان بود و هنوز بسیاری از آثار بزرگ و شاهکارهای خود را خلق ننموده بود. آنچه که به طور خاص بانتینگ را شیفته و شیدای شعر فارسی کرده بود موسیقی شگفت انگیز و جادوی



آن بود و لازم است بدانیم که شعر در نظر باننتینگ در وهله‌ی نخست یعنی موسیقی، آواز و نه چیزی دیگر. و به راستی کیست که در معرض شعر کلاسیک فارسی قرار بگیرد و به موسیقی آسمانی اش دل نبازد؟ چیزی غیر از دلدادگی محض و شیفتگی بی‌شائبه نمی‌تواند شاعری با وسواس‌ها و استانداردهای بالای موسیقایی و زبانی باننتینگ را وادار به گفتن این نکته بکند که موسیقی و نوای شعر حافظ به قدری زیباست که با شنیدنش بی‌اختیار اشک در چشمان آدمی حلقه می‌زند. و خلاصه در جاهای مختلف و به بهانه‌های مختلف ادعان می‌دارد که شعر حافظ یکی از موسیقایی‌ترین شعرهای دنیاست و حافظ یکی از بزرگترین شاعران دنیا.

اعتقاد باننتینگ به برتری صوت و موسیقی در شعر نسبت به هر چیز در شعر و هر صنعت دیگر او را در برابر کسانی قرار می‌دهد که تاکید شان در برخورد با شعر به اندازه و بلکه بیشتر از گوش بر چشم و جنبه‌های دیداری آن است بدین معنا که برای این دسته از افراد شعر بر روی کاغذ هم دارای زندگی مخصوص به خود است و لذت بخش. در عوض در نظر باننتینگ تا شعر شهودی نشود و در گوش نریزد شعر نیست، به هیچ کار نمی‌آید، و از آن لذتی حاصل نیست. زیبایی شناسی دیداری و شنیداری در شعر بحث بسیار جالب و پیچیده‌ای است که در این فرصت اندک فقط بدان اشاره‌ای کوتاه خواهم کرد. این بحث دیرینه‌ای دراز دارد و دامنه‌ای وسیع، به طوری که در روزگار خودمان اندیشمندان بزرگی همچون ژاک دریدا<sup>۲۱</sup> و یا ژاک الول<sup>۲۲</sup> بحث‌های بسیار زیبا و عمیقی را در آثارشان پیرامون این موضوع مطرح کرده‌اند.

همان‌طور که گفته شد در نظر باننتینگ در شعر شنیدن حس برتر است و معیار سنجش کامیابی و یا ناکامی یک شعر و یا یک شاعر گوش آدمی است. شاید بهترین راه آزمودن این نظریه‌ی باننتینگ کاوش در ترجمه‌های شعری او از فارسی به انگلیسی است. ترجمه‌های باننتینگ از شعر فارسی میراث ارزشمندی است از تلاش وسواس‌گونه‌ی شاعری غربی که زبان فارسی را با عمق بسیار و در سطح عالی درک کرده و تلاش نموده حاصل این درک را به شکل ترجمه در اختیار خواننده‌ی انگلیسی زبان قرار دهد. گرچه تقریباً در این که باننتینگ به خاطر سختگیری‌های شاعرانه و زیبایی‌شناختی تعداد بسیار زیادی از ترجمه‌های خود را نابود کرده شکی نیست اما آنچه به دست ما رسیده به اندازه کافی گویای موفقیت او در

21. Jacques Derrida

22. Jacques Ellul

امر سترگ ترجمه است و به ما با استادی تمام روش انتقال روح یک اثر را به زبانی دیگر نشان می‌دهد.

همانطور که گفته شد، به نظر بانتینگ شنیدن یک شعر مهمترین چیز است و در مقابل در دل خواندن حروفی سیاه بر روی صفحه ای سفید بی معنا ترین و باطل ترین کارهاست. دانستن این نکته‌ی مهم ضروری است که شاعر شهیر ایرلندی یعنی بییتس شعرا ایرلند را به خاطر تمرکزش بر موسیقی، آواز، و سینه به سینه گشتن می ستاید در حالی که از ادبیات انگلیسی، که آنرا در زمره هنر های بزرگ جهان می شمارد، به خاطر وابستگی اش به کاغذ وانتشار به شکل کتاب و خلاصه نوشتاری بودنش شدیداً انتقاد می کند:

اشعار و داستانهای ایرلندی به این دلیل نوشته می شدند که به شکل آواز خوانده شده و سینه به سینه نقل کردند، در حالی که تنها ادبیات انگلیسی به خاطر اینکه در میان ادبیات های بزرگ جهان از همه اخیرتر و جدیدتر است عمدتاً در چاپخانه شکل گرفته است. امروزه در ایرلند آن دنیای قدیمی که آواز می خواند و گوش می داد، شاید برای آخرین بار در اروپا، با دنیایی روبرو است که می خواند و می نویسد، و ضدیت میان این دو دنیا تحت نام ها و عنوان های مختلف در تخیل و تعقل ایرلند و ایرلندی همیشه وجود دارد و حاضر است.<sup>۲۳</sup>

بانتینگ به احتمال قوی با این شکایت بییتس آشنایی داشت و احتمالاً اشاره ای که در مقاله‌ی کوتاه «به یاد بییتس»<sup>۲۴</sup> به ارادت و توجه بییتس به اهمیت صوت و موسیقی در شعر می کند و او را به شاعر انگلیسی سوئینبرن<sup>۲۵</sup> تشبیه می نماید به همین خاطر است.

و اما ارادت تام و تمام خود بانتینگ به صوت و موسیقی و اهمیت آن در شعر را می توان به وضوح هر چه تمامتر در این نقل قول که بر گرفته از مقاله ای با عنوان "گوش ها" است مشاهده کرد:

23. "Literature and the Living Voice" ، ص ۲۰

24. "Yeats Recollected"

25. Algernon Charles Swinburne (1837-1909)

البته در گذشته‌ی دور معمولاً موسیقی بود و بس. ترانه‌ها و داستان‌های منظوم به صورت آواز خوانده می‌شدند. امروزه در ایران اگر بخواهید نغمه‌ی شاعران کلاسیک ایرانی را آنگونه که شایسته است بشنوید باید به مجلس آواز خوانی سنتی بروید، جایی که دو یا سه نوازنده به همراه یک استاد آواز سنتی را زنده نگه می‌دارند. اگر مرتب و به کرات به آواز این گونه استادان گوش فرا دهید دیگر همچون برخی از مستشرقین انگلیسی سخنان ابلهانه درباره شاعرانی مثل حافظ نخواهید گفت.... در ایران رادیو صبح کار خود را با خواندن بخشی از شاهنامه آغاز می‌کند. ممکن است نحوه‌ی خواندن شاهنامه به شکل جزئی نسبت به دورانهای گذشته کمی متفاوت باشد، اما روح و جوهر آن همان است که همیشه بوده.<sup>۲۶</sup>

از این سخنان بانتینگ می‌توان به عمق ارادت او به مسئله‌ی صوت و موسیقی در شعر از طرفی و عشق او به شعر کلاسیک فارسی از طرفی دیگر پی برد. بنابراین به زعم بانتینگ حیات شعر بسته به شنیده شدن آن است و شعری که از گوش و تارهای صوتی جدا افتد چیزی نیست مگر کالبدی بی جان و قشون مرده‌ای از حروف سیاه بر روی کاغذی سفید. در میان شاعران مدرن غرب کم نیستند کسانی که به اهمیت صوت و موسیقی در شعر توجه ویژه داشته‌اند. برای مثال ازرا پاوند معتقد است که "در بهترین شعرها لایه‌ای از صوت وجود دارد که در ذهن شنونده رسوب می‌کند".<sup>۲۷</sup> مینا لوی<sup>۲۸</sup>، یکی از شاعران محبوب بانتینگ، شعر را این گونه تعریف می‌کند: "موسیقی بر ساخته از اندیشه‌های تصویری، صدای یک اندیشه".<sup>۲۹</sup> از این زاویه، نظر لای و راجع به شعر و نیز نظر خیلی از شاعران دیگر بی شباهت به نظر فروغ فرخزاد نیست که از استعاره‌ی صدا هنگام سخن گفتن از شعر بهره جسته و شعر را به آن همانند می‌سازد: "تنها صداست که می‌ماند". همچنین لوییس زوکافسکی دوست نزدیک بانتینگ معتقد بود که "صدای واژه‌ها گاه نود و پنج درصد کل هستی یک شعر را تشکیل می‌دهد".<sup>۳۰</sup> تمام این سخنان تائیدی هستند بر اعتقاد جزئی بانتینگ که شعر چیزی

26. Basil Bunting on Poetry ، ص ۳۳

27. Selected Prose ، ص ۶-۷

28. Mina Loy (1882-1966)

29. "Modern Poetry" ، ص ۱۵۷

30. A Test of Poetry ، ص ۵۸

نیست مگر نوای خوش و موسیقی دل انگیز و اینکه اگر شاعری در این جنبه شکست بخورد شاعری است کاملاً ناموفق. بانتینگ در جایی می گوید: "معتمد که بنیادی ترین چیز در شعر صوت و نوای خوش است، به طوری که معنای شعر هر چه که باشد، و نیت شاعر در آن جهت هر چه که باشد، اگر شعر از نظر صوت و نوا موفق نباشد، شعر نیست".<sup>۳۱</sup> البته در یک مصاحبه و تحت فشار برای وضوح بخشیدن به نظریه اش درباره‌ی صوت و نقش آن در شعر چنین می گوید که "من هرگز نگفته‌ام شعرفقط صوت و نوا است و نه هیچ چیز دیگر. آنچه که بارها و بارها تاکید کرده‌ام این بوده است که صدا ضروری‌ترین و اصلی‌ترین چیز است. بدون آن شعری وجود ندارد".<sup>۳۲</sup>

یکی از پیامدهای تاکید بر اهمیت صوت و آواز، و موسیقی بر حیطه‌ی شعر و شعرخوانی البته تفاوت روح جمعی و اجتماعی است، چرا که اصولاً فرهنگ شفاهی و مبتنی بر خواندن شعر و متون ادبی در کنار هم مردمان را در کنار یکدیگر می نشانند و آنان را به هم بسیار نزدیک می‌نماید. در حالی که یکی از ویژگی‌های صنعت چاپ و برتری دادن به دیدن و بی‌صدا خواندن متون در خلوت، دور کردن آدمیان از یکدیگر است. به همین دلیل است که مارشال مک لوهان، اندیشمند نام آور کانادایی، می گوید: "صنعت چاپ بتدریج خواندن متون با صدای بلند را به کاری بیهوده مبدل ساخت.... همان گونه که چاپ اولین چیزی بود که تولید انبوه را به خود دید، و همان گونه نیز به اولین کالای متحدالشکل و تکرار پذیر بدل گشت".<sup>۳۳</sup> و در همین جا است که انتخاب تعداد خاصی از شاعران ایرانی توسط بانتینگ معنای عمیقی پیدا می‌کند. شاعرانی که به صورت خاص مورد توجه بانتینگ بوده‌اند عبارتند از: رودکی، فردوسی، منوچهری، سعدی و حافظ. او به شاعران قرن هشتم هجری و یا چهارده میلادی به این طرف تمایل و علاقه‌ای نشان نمی‌دهد و این خود پیامی است مهم: تمامی این شاعران کسانی هستند که نوای خوش و موسیقی کلان در شعرشان در اوج است و نیز تمامی این شاعران قبل از ظهور صنعت چاپ در زندگی بشر می‌زیسته و شعر می‌سروده‌اند و بنابراین به جرات می‌توان گفت شعر ایشان به کالایی برای خرید و فروش و خوانده شدن در خلوت افراد مبدل نشده بود. شعرشان شور بود و حال و عامل نزدیکی افراد به یکدیگر. پس شعر ایشان به اعتقاد بانتینگ شعری است در اوج زیبایی و شعری است که آدمیان را به با هم بودن و با هم خواندن و نوا سر دادن دعوت می‌نماید.

31. Williams and Meyer, "A Conversation with Basil Bunting" ص ۲۹

33. Graham , ص ۱۹

32. Mottram, "Conversations with Basil Bunting" ص ۵

به راستی که انتخاب بانتینگ انتخاب بهترین‌ها است و نمی‌توان در میان شاعران دیگر ایرانی دوران مختلف شاعرانی پر عظمت‌تر از فردوسی و حافظ و سعدی شاعری یافت. البته انتقاد کوچکی هم به بانتینگ به خاطر بی‌توجهی به برخی از چهره‌های شعری ایرانی وارد است. همان‌طور که اشاره شد بانتینگ شاعران بعد از قرن هشتم هجری را از فهرست شاعران محبوب خود حذف می‌کند. البته تا آنجایی که من اطلاع دارم در مورد شعر و شاعران مدرن ایرانی هم سکوت محض اختیار کرده. لازم به ذکر است که از هیچ‌کس نمی‌توان انتظار داشت دانشی عمیق درباره‌ی همه‌ی شاعران کلاسیک و مدرن کسب نماید که این بی‌شک توقعی زیاد است، به ویژه از کسی مثل بانتینگ که انگلیسی بود و ظرف مدت نسبتاً کوتاهی به چنین دانش و تسلط چشمگیر در زمینه‌ی شعر کلاسیک فارسی دست یافت. حذف برخی از شاعران از لیست بانتینگ را همچون سنایی و عطار می‌توان به راحتی پذیرفت چرا که این بزرگواران بیش از آنکه شاعرانی تمام‌عیار باشند عارفان و نظریه‌پردازان اخلاقی تمام‌عیاری هستند. اما حذف شاعرانی مثل نظامی گنجوی و مولانا جای بحث دارد چرا که ایشان هم عارفان بزرگی هستند و هم شاعرانی طراز اول. آنچه بیش از هر چیز دیگری بر ذهن نگارنده سنگینی می‌کند این است که بانتینگ چطور از موسیقی شگفت‌انگیز غزلیات شمس گذشته و رو گردانده است؟ تنها پاسخی که به این نوع پرسش‌های خود می‌یابم این است که نظامی و مولانا استانداردهای بسیار بالایی تکنیکی و زبانی بانتینگ را برآورده نمی‌کردند و او این بزرگواران را از این زاویه و از این جنبه در مرحله‌ی پایینتری از مثلاً فردوسی یا حافظ می‌دیده است. البته یک پاسخ احتمالی دیگر هم وجود دارد عبارت از این که بانتینگ کلاً با عرفان و فلسفه و هرگونه اندیشه‌ی انتزاعی میانه‌ی چندان خوبی نداشت و احتمالاً در نظر او کفه‌ی این مسائل در نظامی و مولانا در مقایسه با فردوسی، حافظ و یا سعدی که بیش از هر چیز دیگری موسیقی کلام و زبان‌شان در اوج است، سنگینی می‌کرده است. به عنوان شاهد چنین ذهنیتی می‌توان به سخنی از بانتینگ در مصاحبه‌ی با جان‌اتان ویلیامز اشاره کرد که می‌گوید: "ترجمه‌های بسیاری از اشعار حافظ توسط افرادی صورت گرفته که تصور می‌نمایند او در اشعارش عقاید مربوط به تصوف را ارائه می‌دهد. حتی برای یک دقیقه هم این حرف‌ها را باور نمی‌کنم."<sup>34</sup> در اینجا لازم می‌دانم به این نکته اشاره کنم که حذف بخشی از شعر و تعدادی از شاعران ایرانی توسط بانتینگ به هیچ وجه به منزله‌ی

ص ۸۲، "An Interview with Basil Bunting" 34.

حذف و طرد بخشی از فرهنگ ایرانی نیست. بانتینگ عاشق ایران و فرهنگ ایرانی بود تا آن حد که حتی دین ایرانیان یعنی دین شریف اسلام را عامل نجات جهانیان می دانست و به این امکان نجات در جاها و به بهانه های مختلف اشاره می نماید. پیتر میکین (Peter Makin) که از منتقدان به نام آثار و افکار بانتینگ است در جایی می گوید که: "ایران زمین به نوعی بهشت بانتینگ بود".<sup>۳۵</sup> میکینگ چنین ادامه می دهد که "فرهنگ کشورهای اسلامی چیزی بود که بانتینگ احساس می کرد باید برای غرب به ارمغان ببرد".<sup>۳۶</sup> بی شک چیزی که بانتینگ در فرهنگ کشورهای اسلامی به ویژه ایران یافته بود معنویتی بود که به وضوح هر چه تمام در تقابل با مادی گرایی محض غرب قرار می گرفت. به راستی که کشف ایران توسط بانتینگ کشف بهشت گمشده‌ی او بود که تمام عمر در پی آن بود و انتظارش را می کشید و اگر می بینیم بانتینگ در ایران رحل اقامت دائم نمی افکند و به غرب برمی گردد یقیناً دلیلش این است که می خواست کشف بزرگ خود و بهشت معنویت خود یعنی ایران را بر سر یک سفره تقسیم کند و طعمی از این بهشت را به دیگران نیز به قدر وسعشان بچشاند.

بانتینگ بخشی از ذوق این کشف را در شعر بلند و زیبای خود به نام *Spoils* که ترجمه‌ی نام سوره شریفه‌ی انفال در قرآن کریم است، در معرض دید همگان قرار می‌دهد و با زبان زیبای خود فرهنگ اسلامی و ایرانی را در حد اعلا می‌ستاید. او در بخشی از این شعر با حرارتی خاص از شاعران ایرانی خیام، عنصری، سعدی و حافظ یاد می‌کند و در میان خوانندگان اصیل رادیوی آن روزگار به چهره‌هایی نیز اشاره دارد. البته به غیر از اینکه با این عمل یعنی ارائه فهرستی انتخابی از شاعران کلاسیک و خوانندگان مدرن بر فرهنگ غنی ایرانی تکیه دارد، بر اهمیت شعر و موسیقی و نوای خوش که طنینش جان آدمی را جلا می‌دهد نیز تاکید می‌نماید. نقد و بررسی مبسوط این شعر مهم نیازمند فرصت جداگانه دیگری است. این معرفی کوتاه را با بررسی ترجمه‌ی دو شعر، یکی از حافظ و دیگری از منوچهری، به پایان می‌برم. ذکر این نکته ضروری است که بانتینگ، به اعتقاد من، با انجام این نوع ترجمه‌ها هم به ادبیات و شعر فارسی خدمتی شایان نموده و هم به زبان و ادبیات انگلیسی غنایی درخور توجه بخشیده است. البته موضوع ترجمه اشعار فارسی توسط بانتینگ و نظریات او درباره‌ی ترجمه نیز از آن دسته موضوعاتی است که باید در جایی دیگر و در فرصتی دیگر به طور مفصل بدان پرداخت.

35. Bunting: *The Shaping of His Verse* , ۱۰۳ ص

همان ، ص ۱۰۴ . 36.

به موقعیت بانتینگ در ترجمه‌ی شعر کلاسیک فارسی آنگاه پی می‌بریم که آن را در برابر ترجمه‌های دیگر قرار دهیم و آن‌ها را به دقت مقایسه کنیم. برای مثال با اطمینان می‌گوییم که ترجمه‌های بانتینگ از حافظ بسیار موفق‌تر از ترجمه‌های رابرت بلای<sup>۳۷</sup> شاعر توانای معاصر امریکایی می‌باشد و اصولاً ترجمه‌های بانتینگ نسبت به ترجمه‌های بلای در مرتبه‌ی دیگری قرار می‌گیرد، و رسیدن به این نتیجه مستلزم مقایسه‌ی دقیق این دو است. و اما شعری که از حافظ در میان ترجمه‌های بانتینگ از او انتخاب کرده‌ام شعر معروفی است که در ذیل می‌خوانیم:

گر تو راعشق نیست معذوری  
که به عقل عقیده مشهوری  
رو که تو مست آب انگوری  
عاشقان را دوی رنجوری  
ساغر می طلب که مخموری

ای که دائم به خویش مغروری  
گرد دیوانگان عشق نگرد  
مستی عشق نیست در سر تو  
روی زرد است و آه درد آلود  
بگذر از نام و ننگ خود حافظ

و این هم ترجمه‌ی بانتینگ از این شعر حافظ:

O everlastingly self-deluded!  
If there's no love for you there's nothing for it  
but to go crazy. Anyway dont set up for a  
paragon of self-restraint.  
Love's dizziness cant invade a head  
dizzy with alcohol?  
You're jaundiced, misery-hideous!  
Anybody can read your symptoms.  
Give respectability and pride the go-by, *Hafiz*,  
cadge yourself a drop of booze and get  
crapulously drunk.

گفته شد که به نظریه‌ی ترجمه بانتینگ در فرصت دیگری باید پرداخت، اما نقل جمله‌ای معروف از بانتینگ را که در انتهای مجموعه اشعارش آمده و به نوعی نظریه‌ی ترجمه‌ی او را خلاصه می‌کند ضروری می‌دانم: "اگر تصور کنیم آنچه به نظرمان اشتباه در ترجمه می‌آید، از قصد نبوده است، به خطا رفته ایم".<sup>38</sup> بازی مصوت‌ها و صامت‌ها را در ترجمه‌ی بانتینگ می‌بینیم که چه زیباست. در خط آخر ترجمه‌ی بانتینگ تأثیری مشابه آنچه که در پایان غزل حافظ می‌بینیم، وجود دارد. درست است که ترجمه‌ی بانتینگ تحت الفظی نیست، اما فضایی مشابه آنچه که در غزل حافظ است را می‌سازد. شعر حافظ خواننده را پند می‌دهد که عقل را کنار نهد و دیوانه وار عشق ورزد. معادل کلمه‌ی دیوانه یعنی "crazy" در خط سوم ترجمه‌ی بانتینگ دیده می‌شود. صدای "ز" که در کلمه "crazy" وجود دارد در خطوط بعد تکرار شده و تا پایان ترجمه ادامه می‌یابد: در کلمه "dizziness" (خط پنجم)، در کلمه "dizzy" (خط ششم)، در کلمه "misery-hideous" (خط هفتم)، در آخرین حرف کلمه "symptoms" (خط هشتم)، در حرف "ز" اسم حافظ (خط نهم) و در کلمه "booze" در خط یکی مانده به آخر ترجمه. تکرار این حرف "ز" که در این ترجمه اصلش به کلمه "dizzy" و "crazy" برمی‌گردد، به راستی تصاویری از گنجی و بی‌تعادلی حاصل از سرمستی عشق ارائه می‌دهد. نکته‌ی جالب این است که خواننده‌ی این غزل حافظ و ترجمه‌ی بانتینگ نیز وقتی به آخر شعر می‌رسد، از موسیقی کلام به نوعی سرمست می‌شود. صداهای "ز"، "ن"، و "گ" در یک خط مانده به آخر شعر حافظ تکرار می‌شود. دوتای اولی به دلیل محدودیت‌ها و تفاوت‌های زبانی در ترجمه‌های بانتینگ ظهور نمی‌یابند اما او به هر ترتیبی که شده سومی یعنی "گ" را در ترجمه‌ی خود وارد می‌کند: در خط نهم و دهم شعر و در کلمات "give"، "go-by" و "get". در خط آخر غزل حافظ صداهای که بیش از همه تکرار می‌شوند عبارتند از: "د" و "م" و نیز مصوتی که در فتحه داریم. بانتینگ با استادی و دقت بسیار صامت "ر" را در واژه‌های "yourself"، "drop"، "crapulously" و "drunk" می‌آورد و صامت "ک" را در کلمات "cadge" و "crapulously" و "drunk" به جای "م" در غزل حافظ می‌نشانند هم چنین صدای فتحه را در کلمات "cadge" و "crapulously" مشاهده می‌کنیم. صامت "س" موجود در کلمات "crapulously" و "yourself" ما را به یاد صدای "س" در "ساغر" می‌اندازد. در این بررسی کوتاه تلاش من معطوف این بود که نشان دهم بانتینگ در خلق فضای موسیقایی غزل حافظ زحمت بسیار



کشیده و دقت فراوان به خرج داده است. به همین دلیل به بعد موفقیت بانتینگ در امر انتقال دنیای معنای غزل حافظ نپرداختم، که آن کار دیگری است. اما حتی یک نگاه سریع و کوتاه به ترجمه‌ی بانتینگ به ما اوج تسلط او را در امر ترجمه نشان می‌دهد. او در عین حالی که فضای معنایی حافظ را در حد بالا حفظ و منتقل کرده است، از زبان انگلیسی امروز بهره گرفته و به گونه‌ای این کار را انجام داده که گویی حافظ دقیقاً هم عصر ماست و زبان شعر او دقیقاً زبان زمانه ماست.

برای این قسمت از مقاله بخشی از یک شعر معروف شاعر توانای ایرانی منوچهری را انتخاب کرده‌ام که بانتینگ به انگلیسی برگردانیده است. بانتینگ احترامی فوق العاده برای منوچهری قائل بوده و او را نه تنها یکی از بزرگترین شاعران ایران بلکه دنیا می‌داند. بد نیست این نکته را از دهان خود بانتینگ بشنویم:

”منوچهری؟... اگر کسی هومر و فردوسی را با دقت در کنار هم بنشانند و سپس به دنبال سه یا چهار شاعر باقی مانده‌ی بزرگ دنیا بگردد، فکر نمی‌کنم اگر کسی سعادت خواندن اشعار منوچهری را داشته است، بتواند او را یکی از سه یا چهار شاعر باقی مانده به حساب نیارد. شعر منوچهری دارای شعاعی فراخ است و هر چه او در عالم شعر انجام داد به مراتب بهتر از دیگران بود. صراحت کاتالوس (Catullus) را می‌خواهید؟ به سراغ منوچهری بروید. چابکی آناکرئون (Anacreon) را می‌خواهید؟ منوچهری. موسیقی شگفت انگیز اسپنسر (Spenser) را می‌خواهید؟ منوچهری. قصیده تمام عیار در نهایت وقار و شکوه می‌خواهید؟ پیندار (Pindar) را فراموش کنید. به سراغ منوچهری بروید. طنز صریح و با عظمت می‌خواهید پاسخ منوچهری است و لا غیر.<sup>۳۹</sup>“

و اما آن قسمت از شعری که بدان اشاره کردم عبارت است از:

ای با عدوی ما گذرنده ز کوی ما	ای ماه رو! شرم نداری ز روی ما؟
نام نهاده بودی بد خوی جنگجوی	با هر کسی همی گله کردی ز خوی ما

و این هم ترجمه بانتینگ از این شعر:

You, with my enemy, strolling down my street,  
you're a nice one! Aren't you ashamed to meet me?  
Didn't you call me 'malignant', and 'quarrelsome'?  
Don't you complain of my impossible character?

مقایسه‌ای کوتاه نشان خواهد داد بانتینگ با چه موفقیتی توانسته صداهای مسلط در متن اصلی که عبارتند از "م"، "ن"، "ک" و نیز "د" را در ترجمه خود وارد نماید. البته این به هیچ وجه کار آسانی نبوده است. کاری که بانتینگ انجام داده در حقیقت به نوعی ایده آل و آرمان هر مترجمی است یعنی انتقال توأمان موسیقی و مفهوم متن اصلی. خط اول ترجمه‌ی بانتینگ را در نظر بگیرید که شاهکار کوچکی است از دقت موسیقایی او. به عنوان مثال، متن اصلی با "ای" شروع می‌شود که بانتینگ هوشمندانه واژه‌ی انگلیسی "you" را جانشین آن می‌سازد و این شگردی است که در حقیقت به گونه‌ای هم موسیقی و هم مفهوم این واژه را انتقال می‌دهد. "my enemy" و "my street" به ترتیب برگردان "عدوی ما" و "کوی ما" هستند. مصوت‌های موجود در واژه "enemy" در حد بالایی از نظر موسیقایی و کاربردی با مصوت‌های موجود در واژه "عدو" هم خوانی دارد. به همین منوال مصوت بلند موجود در کلمه "street" تلاش قابل ستایشی است برای برگردانیدن مصوت بلند موجود در واژه "کوی". همچنین هر دو مصوت در میان صامت‌ها جای گرفته‌اند. دوبرار تکرار کلمه‌ی "my" توسط بانتینگ تقریباً برگردان دقیق معنا و موسیقی واژه‌ی "ما" است که در شعر دوبرار تکرار شده است. و اما حرف "d" در واژه‌ی "down" نسخه‌ی بدل "د" در کلمه‌ی "عدو" است. مثال‌های دیگری می‌توان از همین قطعه‌ی کوتاه یافت و در موردش سخن گفت اما در این فرصت به همین چند مورد بسنده می‌کنم چرا که قصد اصلی من بیش و پیش از هر چیز دیگری در معرض دید قرار دادن احترام فوق‌العاده‌ی بانتینگ نسبت به شعر فارسی و تلاش قابل ستایش او در جهت خلق ترجمه‌هایی است که در آن نه فقط معنا بلکه موسیقی و معنا در هم تنیده شده، از یکدیگر قابل تشخیص نبوده و در کنار یکدیگر نقش ایفا می‌کنند.

هدف اصلی این مقاله در اصل معرفی بزل بانتینگ به خوانندگان ایرانی است در این مقاله برآن بودم که به اختصار نشان دهم که بانتینگ چه چهره‌ی مهمی در شعر مدرن انگلیسی بوده و دارای چه توانایی‌های بالای شعری می‌باشد. همچنین تلاش نمودم تا رابطه‌ی

زیبا و عمیق او با شعر و ادب فارسی را نشان دهم. نیز کوشیدم توجه خوانندگان را به تلاش او برای شناساندن هر چه بهتر شعر کلاسیک فارسی به انگلیسی زبانان از طریق ترجمه جلب نمایم. البته تکرار می‌کنم که در حقیقت به هر کدام از این موضوعات مهم فقط اشاره‌ای مختصر شد در حالی که درباره‌ی هر کدام از آنها مقاله‌ها و کتابها می‌توان نوشت. اما اگر مقاله‌ی حاضر مقدمه‌ای شود برای تحقیقات مفصل‌تر توسط استادان و اندیشمندان گرامی، در هدف خود که مطرح کردن این شاعر ارزشمند در جامعه ادبی ایران است موفق بوده‌ام.

## ■ References

- Bunting, Basil. *Collected Poems*. London: Fulcrum, 1968.
- . "Ears", in *Basil Bunting on Poetry*, ed. Peter Makin. Baltimore and London: The Johns Hopkins University Press, 1999.
- . "Foreword", *Arabic and Persian Poems in English*, ed. Omar Pound. New York: New Directions, 1970.
- . *Uncollected Poems*, ed. Richard Caddel. Oxford University Press, 1991.
- . "The Written Record", in *Three Essays*, ed. Richard Caddel. Durham: Basil Bunting Poetry Centre, 1994.
- . "Yeats Recollected". *Agenda*, 12-2 (1974), 36-47.
- Graham, William A. *Beyond the Written Word: Oral Aspects of Scripture in the History of Religion*. Cambridge: Cambridge University Press, 1987.
- Makin, Peter. ed. *Basil Bunting on Poetry*. Baltimore and London: The Johns Hopkins University Press, 1999.
- . *Bunting: The Shaping of His Verse*. Oxford: Clarendon Press, 1992.
- Mottram, Eric. "Conversations with Basil Bunting on the Occasion of His 75<sup>th</sup> Birthday". *Poetry Information* 19 (1978), 3-10.
- Orage, A. R. *Political and Economic Writings*. London: Stanley Nott, 1936.
- Pound, Ezra. *Guide to Kulchur*. London: Peter Owen, 1952.
- Siyaghi, Seyyed Mohammad, ed. *Images and Joys: A Selection of Manoochehri Damghani's Poems*. Tehran: Sokhan, 2001.
- Terrell, Carroll F. *Basil Bunting: Man and Poet*. Orono: National Poetry Foundation, 1981.
- Williams, Jonathan. "An Interview with Basil Bunting". *Conjunctions* 5 (1983), 75-87.
- Williams, Jonathan and Tom Meyer. "A Conversation with Basil Bunting". *Poetry Information* 19 (1978), 37-47.
- Hall, Donald. *The Weather for Poetry*.